

امید داریم که روز بروز بر تعداد این قبیل صنعتگران خیر خواه  
افزوده گردد .

## طبیعت

اثر الفاظ در تطور فکری و اجتماعی .

بقلم جناب آقای میرزا عبد الحسین اصفهانی لیسانسیه

در علوم اجتماعی .

هرگز نمیتوان انکار کرد که الفاظ و کلمات در نفس انسان و قوه  
تفکر آن و همچنین در تطور و انقلابات اجتماعات بشری و پیشرفت  
تمدن اثر کلي دارد . بعضی الفاظ دارای يك طلاوت و جاذبیت یاسحری  
میباشد که الفاظ دیگر از آن محرومند . مصلحتین و مجددین ، بزرگان  
اهل سیاست و دین بل فلاسفه و حکما اهمیت الفاظ و اثرش را در  
عقول از بدایت نشو و نمای انسان بخوبی درک کرده اند . کلمات وطن ،  
جامعه ، بشری ، اخلاق ، عقل فعال ، مسبب اسباب ، سعادت ،  
حقیقت ، حریت و غیره از ان الفاظ است که در هر عصری معنی مخصوصی  
داشته است فیلسوفان و پیشوایان هیئت اجتماعی تدقیق زیادی در معنی  
حقیقی این الفاظ نکرده اند و بقول عامای اجتماعی و معرفت النفس قوه  
این الفاظ و تاثیرشان در عقول مردم در همان ابهام و تاریکی است .  
از جمله الفاظی که در انقلابات تاریخی خیلی اهمیت پیدا کرده و

تقریباً در تمام نظامات اجتماعی و تطور فکری اثر دائمی گذاشته لفظی است که هر روز ذکرش را از هر کسی میشنویم ولی شاید در معنی آن چندان دقیق نمیشویم. ان لفظ مبهم و تاریک کلمه: طبیبیت است.

ابهام این لفظ نه فقط منحصر بر عوام و اشخاص بی سواد است بلکه فلاسفه و نویسندگان در هر عصری و در هر علمی این لفظ را بقسمی استعمال کرده اند که مورث حیرت اهل بحث است در این مقاله در نظر داریم به خوانندگان محترم این مطلب را از روی علوم مختلفه مخصوصاً علم تربیت و اجتماع و اقتصاد و سیاست و دین و علم حیات اشکار سازیم تا مقصود عیان گردد.

در اواخر قرن هیفدهم و اوائل هیجدهم میلادی در اروپا و علی الخصوص در فرانس رجال دینی در هر امری دخالت میکردند و نفوذ کشیشها از دائره معقول خارج بود علما و فلیسوفان طاقت تحمل آن اوضاع را نداشتند و آخر عقیده جدیدی در میان ملت منتشر کردند مبنی بر این اساس که ما فقط به اموراتی که محسوس است و در تحت حواس افتد باید معتقد باشیم و آنچه اهل دین راجع بمسائل باوقایمی که ما نمی بینیم و احساس نمی کنیم میگویند وجود ندارد و معدوم صرف است. ولی اندکی از این واقعه نگذشت که دو فرقه دیگری از فلاسفه و متدینین بوجود آمدند: یکی فرقه « عقلیون » که میگفتند باید عقل را در همه امور هادی خود قرار دهیم و هر امری که موافق با عقل نباشد دور اندازیم چون مصلحت هیئت اجتماعی و تقدم و تمدن در آنست که اساس زندگانی بروی عقل و فکر باشد نه وهم و موهومات. عقیده ایشان بر این بود که تمام ادیان « العیاذ بالله » یا آنکه وهم صرف است و از اختراع کشیشها است و یا آنکه اگر صحت داشته باشد

چندان لزومیتی برای انسان ندارد چون عقل تنها برای بشر کافی

است (۱)

فرقه دیگر متدینین در همه ممالک اروپا خالصاً لوجه الله همدست شدند و سعی کردند تا دیانت حضرت مسیح را از او هام کشیها تطهیر نمایند. عقیده شان بر این بود که مراسم و شعائری که در کلیساها و معابد مرسوم است باید از میان برداشت چه وظیفه دیانت منحصر است به تربیت نفس و تهذیب اخلاق معتقدین نه چیزهای دیگر. این نهضت در هر مملکتی به يك اسم مخصوص معروف گردید. در المان نام «حرکت ارایمی و سکون» «کواپاسم» را گرفت، در فرانسه مشهور با اسم ژانسنیزم و در انگلستان معروف بحرکت «تطهیر» «پوریتانیزم» گردید. مقصد عمده رجال این انقلاب دینی رجوع بحالت فطری دیانت مسیح و بعهد حضرت عیسی بود یعنی مقصود رجعت بآن ایامی که در آن هیچگونه مراسم، معمول نکشته و تعالیم آن در نهایت طهارت و پاکیزگی میبوده و دستکشها آن آب پاک را کشیف نکرده بود.

رسال جامع علوم انسانی

ولی مساعی این اشخاص بهدر رفت و نتیجه معکوس بخشید چون امالشان نه بقدری بلند بود که حصول مقدور باشد و اغلب اشخاصیکه

(۱) درج اینگونه مطالب فقط از نقطه نظر عیسی و تاریخی است

چون جای هیچگونه شکی نیست که دین برای هیئتهای اجتماعی لازم و واجب است و برای تهذیب اخلاق یکقوم بهترین چاره همانا از طریق دین است. «سودمند»

متابعت آن عقیده را کردند مجبور شدند از عجز و ناتوانی تظاهر نمایند و در حقیقت میان عقیده و عمل فرق عظیمی بود. تصنع و عدم آزادی و مخصوصاً تفاهت زواج گرفت چنانچه از همه سوا اثرش معلوم بود: تفاهت در امور سیاسی چون حاکم مستبد و احکام و قوانین و اوامرش فوق طاقت مردم بیچاره بود، تفاهت در دیانت چون کشیشها زمام امور دین را در دست خود منحصر کرده بودند و دین را وسیله ریاست و فشار آوردن بملت قرار دادند، تفاهت در مسائل فکری چون بسی اشخاص پر ادعا بوسیله الفاظ بی معنی مردم را گمراه میکردند و عبارات فلسفی مغلق و مبهم را هر روز تکرار مینمودند، تفاهت در عمل چون تمام این عوامل اجتماعی انسان را از دایره طبیعت خود بیرون میکنند و غیر از شخص منافع و بستان فطرت در چنین محیطی زندگانی نمیتوانست بنماید.

ضد این تفاهت و دروغ در دین و سیاست، در علم و فلسفه، در فکر و عمل بسیاری از رجال با حرارت و با وجدان بهیچان آمده و چاقشانی کردند و برای رفع این کابوس از دوش مردم بیچاره و بیداری هموطنان در تمام ممالک اروپا کمر همت بستند. در فرانسه ولتر، روسو، دیدرو، هیلوئیوس و غیره. در انگلستان فلاسفه و نویسندگان بزرگ چون لوك، سوفت، پوپ، شسترفیلد و غیره و باری در هر مملکتی از ممالک اروپا نفوس مخلص با عقیده و ایمان و وطن پرست بر پاشدند و تمام قیود گذشته را شکسته اثری از تفاهت نگذاشتند و آن درخت شوم را از بیخ بکنند.

این تطور اجتماعی و جوه مختلفه داشت و صورتهای مختلفه گرفت

در مسائل فلسفه اصل معرفت در نزد ایشان احساس و امور محسوسه و بحریات شخصی بود. در مسائل دینی غیر از عقل میزان دیگری نمیدانستند لذا بر ضد کیشها متفق شدند و دروغ و نفاق آنان را در همه جا واضح و اشکار ساختند. در این خصوص کتابها نوشتند و قصه ها نقل کردند و بوسایل مختلفه مطالب خود را بیان نمودند.

در تاریخ، این حرکت اجتماعی که اثرش در هر رشته ظاهر بود با هم حرکت « تنویر » یعنی روشن کردن معروف است و خلاصه آن نهضت چنانچه در فوق شرح دادیم اعتماد تام بعقل در جمیع امور است نتیجه آن عدالت از طرف دولت و حکومت، آزادی ادب و افکار، حریت سیاست و باری عطا کردن بعموم ملت آن حقوقی که در تاریخ انقلاب فرانسوی موسوم است به « حقوق انسان » که اساس قانون اساسی اغلب دول اروپا است و تا حال در تمام مدارس حقوق خصوصاً و در مدارس ثانوی در جزو علم « حقوق وطنی » و « قانون نظامی » عموماً تدریس میکنند.

ژان ژاک روسو عقیده تازه آورد و گفت که عقل تنها کافی نیست و آنرا نباید تنها هادی انسان در حیات قرار داد. عقل طغیان مخصوص دارد که کمتر از طغیان دیانت و حکومت نیست. مردم باید در حیات بر حسب عواطفشان رفتار کنند چون عواطف موافق طبیعت است و طبیعت انسان عواطفی است لهذا باید طبیعت بشر هادی او گردد و انهم در تمام امورات حیات از قبیل تربیت، حکومت، دیانت و غیره، روسو می گفت علوم و معارفی که منبعش احساس و فکر است هیئت اجتماعی را خراب کرده و باید در تمام امور اجتماعی و انسانی بطبیعت رجوع کنیم.

اساس دیانت باید در طبیعت انسان باشد نه در قوه خارجی و نه هم

در عقل تنها . بمباراة اخری روسو و اتباعش ضد ما فوق الطبیعه و حکم عقل و منطوق در امور بوده اند !

ولی هر وقت از روسو و اتباعش معنی طبیعت را پرسیدیم جواب مقتضی از ایشان مستفاد نگردید . کتاب امیل که بقول علمای تربیت بهترین کتابی است که در علوم تربیت از ایام یونان تا امروز نوشته شده مبنی است بر همین کلمه طبیعت . این کلمه در تاریخ انقلاب فرانسوی و اروپائی اثر مهم نموده و تا امروز هم همان اثر را داشته و خواهد داشت !

علمای علم تربیت تا امروز در معنی حقیقی همین لفظ « طبیعت » که در نوشتجات « روسو » است چیرا نند . بعضی کلمه « طبیعت » را تفسیر به « سادگی » مینمایند و گویند مقصود « روسو » این بوده است که اطفال را فقط بسادگی تربیت کنند . بنظر آن فیلسوف فرانسوی انسان قیود زیادی برای خود آفریده و از این رو از سادگی طبیعی خارج شده است و بایست اطفال را از ایام صبا بفطرت و طبیعت بار آورد تا خود طبیعت آن را پرورش دهد . دیگران گویند که مقصود روسو از طبیعت رجوع بحقیقت و آزهائی مردم از اسارت تقلید و اوهام و دروغ است چون اینها ضد طبیعت است و فقط در انسان راستی و صراحت طبیعی است اجمعی دیگر از علما به این تغییر قانع نمیشوند و عقیده شان این است که طبیعت یعنی رجوع به تجربیات چه ، هرچه انسان بواسطه دیگری یاد گیرد طبیعی است و فقط بواسطه تجربیات شخصی و یاد گرفتن از طبیعت معلومات زیادتر گردد . در مسائل سیاسی همین طور کلمه « طبیعت » معنایش نامعلوم است

مثلا در این عبارات: رجوع هیئت اجتماعی بحالت فطری و همجی؟ مردم را بایست بطبیعت خود گذاشت تا نظام حکمی که موافق طبیعت باشد پیدا کنند؟ باوجود ابهام در این لفظ چه قدر خون در خصوص اینکه اساس را بروی آن گذارند ریخته شد؟

مستبدین امروز امثال «موسو لینی» در ایتالیا و ژنرال «بنگالوس» در یونان و «پریمودی روبرا» در اسپانیا اعمال نا شایسته خودشان را با اسم مصلحت وطن مجری میکنند و میگویند حکم فرد مستبد طبیعی و حکومت دیکتاتوری لازم و پارلمان و حکم جماعت طبیعی نیست و محوش لازم است اما در اینکه همه ملل متعدده عالم این نظریات «غیر طبیعی» را استهزاء مینمایند و بلند میگویند که دیکتاتوری غیر طبیعی و ضد مصلحت ملت است ابدی شکی نیست. بسیاری از مورخین و رجال سیاست این اوضاع را موقتی میدانند و یقین دارند که انقلابات مهمی حاصل خواهد شد.

اما در اجتماع و اقتصاد باز لفظ طبیعت همچنین معنایش مجهول و نامعلوم است. در قرن هیجدهم در فرانسه فرقه از علمای اقتصاد که خود را «فیزیوکرات» یا اهل طبیعت و علمای نظام می نامیدند بر این قیام نمودند که امور اجتماعی دارای قوانین طبیعی است که درست مانند قوانین طبیعی مادیات عمل مینماید لذا بر دانشمندان واجب است که در حق این قوانین طبیعی معرفتی داشته باشند تا بتوانند نظم هیئت اجتماعی و نظام اقتصادی را با آن وفق دهند. چه، اساس نظم هر هیئت سیاسی لازم است بروی همین قوانین باشد.

باز هم تبحر در این است که این قوانین طبیعی چیست و کجا است؟

هیچکس تا بحال در اینخصوص جواب نداده است ، در اینکه نظام اقتصادی یا اجتماعی قوانین دارد شبهه نیست و لهذا خیلی از علمای اجتماع « فیزیوکرات ها » را مؤسس علم اجتماع میدانند ولی با وجود این همه متفقند که حضرات ابدأ نمیدانستند چه میگفتند . بعضی اظهار میداشتند که نظام طبیعی همان نظامی است که طبیعت خالق کرده و آن بر ضد اوضاع ساختگی انسان است . یعنی هر نظامی را که انسان دست به آن زده بیجا است چون موافق طبیعت نیست . دیگران میگفتند نظام طبیعی یعنی رجوع بحالت فطری طبیعی و ترك هیئت و افراد مجتمع است یعنی زندگانی بحسب غرائز و فطرت و عدم تداخل قوانین وضعیه و تشریح و اداره در امورات اقتصادی . این عبارت معروف در علم اقتصاد : بگذارید بکنند ، بگذارید بگذرند ، یادگار آنها است و مقصود این است که هر کس را بکار خود واگذارید که غیر از خوبی برای خود که بالطبع خوبی برای جماعت است چیزی نخواهد طلبید . این عقیده در علم اقتصاد در قرن نوزدهم خیلی اهمیت پیدا نمود و اثر آن در قوانین همه ممالک اروپا که راجع به تنظیم امور اقتصادی آن عصر است تا امروز پیداست .

ولی معدک بسیاری باین تعریف لفظ « طبیعت » قانع نیستند و میگویند نظام طبیعی همان نظام الهی است که در وجود مشاهده میکنیم و تنها وسیله معرفت آن « بینه » و آثار فطری است در نفس انسان یعنی مردم در نفس خود آثاری که مدلل بر وجود این نظام است می بینند . مثلا انسان فطره معنی احترام مقام و ریاست و تملك را میدانند و از ضمیم نفس میدانند که این دو امر « ریاست و تملك » از نظام



حالم و دنیا و طبیعت است . پس تکالیف ما منحصر بر معرفت این قوانین نیست بلکه باید آن را بحال خود در تمام امور اجتماعی و علمی مخصوص مسائل فلسفی تطبیق دهیم تا بسعادت و رفاهیت فائز شویم .

ادبیات اروپا هم در قرن هیجدهم و اوائل نوزدهم تطور غربی پیدا کرده از اسارت قدیم بکلی رهایی یافت ولی باز همان ابهام و تاریکی در لفظ طبیعت مشاهده میشود . بعضی از ادبا عقیده شان بر این است که ادبیات باید طبیعی باشد یعنی ساده و بسیط نه قلمبه و پراز محسنات بدیع و بیان . دیگران ادبیات را بر وصف طبیعت انسان و نفس انسان منحصر کرده میگفتند که نبایست ادبیات را از این دایره بیرون آورد . گروهی وصف طبیعت یعنی تعریف آسمان و زمین ، سبزه و آب ، طلوع و غروب آفتاب و ماه و ستارگان و غیره را تنها وظیفه ادبیات میدانستند . کسانی که طرفدار این عقیده بودند همان ژان ژاک روسو و پس از او شاکر دالرش برناردین دو سن پیر ، و شاتوبریان بودند که واضع ادبیات قرن نوزدهم میباشند .

مقصود ما در این مقاله این بود که بخوانندگان محترم بنائیم که تحدید معنی و دقت در تعریف الفاظ یکی از لوازم تقدم در علوم و معارف است و از طرف دیگر خواستیم عیان نمائیم که تعریف و معنی حقیقی بعض الفاظ در نهایت سختی و صعوبت است اگر نظری در بسیاری از الفاظ که در میان ما شرقیها خواه در دین و خواه در علوم و فلسفه و سیاست و غیره مصطلح است افکنیم خواهیم دید که هرگز ما نتوانستیم معنی این الفاظ را که اساس اجتماعات شرقیان است تجدید نمائیم . بلی ، جمعی را عقیده بر این است که ما نبایست شخص

عمیق در معنی این الفاظ نمائیم بلکه باید از ان اجتناب نموده بعقاید مردم دست نزنیم . ولی ما میدانیم که هیچ ملتی ترقی نکرده مگر اینکه معانی الفاظی که مردم را اسیر کرده و در خواب انداخته مجدداً فحش نمودند . سبب اینکه شرقیها و علی الخصوص ایرانیها عقب هستند این است که ما قرن‌ها از خود سه‌وال ننمودیم که آیا معانی که قدما از متدینین و فلاسفه و علما و أهل سیاست برای الفاظی که در میان ما شایع است نموده اند صحیح است یا خیر . همانا امروز وقت این سه‌وال است چه هر ملتی که بسوی علم نشتابد محو خواهد شد . اساس تنازع در میان ملل امروز علمی است و هر ملتی که علمش زیاد تر از دیگران باشد و نظر علمیش عالیتر است البته از ملل دیگر پیش است .

از آنچه ذکر شد مأیوس نبایست شد چون هرگاه امروز معانی حقیقی الفاظ را نتوانستیم نمود بایست افلا اسامی برای ابنای نوع خود گذاریم . علمای پیش هم همین کار را کردند و جهد خود را بانها رساندند . مثلاً داروین انگلیسی بیست سال در تحقیق کشف نظریاتش که در کتاب اصل انواع (۱۸۵۹) درج است کوشید و پس از او علمای علم حیات نظریات او را تعقیب نمودند تا بسیاری از اسرار و قوانین که راجع باصل انواع نباتی و حیوانی است کشف کردند . اگر چه بسیاری از علما و فلاسفه و مخصوصاً رجال دین ضد داروین قیام کردند ولی او خسته نگردید و در مقابل همه بانهایت شجاعت ایستاد و امروز اسمش در تمام دوائر علمی محترم است و روز بروز این احترام زیاد تر میشود . شجاعت ادبی در مسائل علمی و غیر علمی اساس ترقی

مجموعات است . ما ایرانیان هم بایست اقتدر بکوشیم تا اساس تطور فکری واجتماعی را در ایران قرار دهیم و الا وای بحال ما است .

عبدالحسین تقی اصفهانی

## تاجگذاری اعلیحضرت پهلوی

بمناسبت تاجگذاری اعلیحضرت رضاشاه پهلوی جناب آقای میرزا غفار خان « جلال » وزیر مختار دولت علیه ایران دو مجلس جشن با شکوه در بزرگترین مهمان خانه های مصر « کنستینانتال هوتل » فراهم نمودند . مجلس اول در همان روز تاجگذاری بود که عموم ایرانیان وطنپرست و ملت دوست حضور بهم رسانده از ضمیم قلب اظهار مسرت مینمودند که خدا یرا سپاس شر سلاطین خونخوار قاجار از سر ایرانیان کوتاه و دپیم کیان بزرگ با شرافت یکی از فرزندان غیور ایران گذاشته شد . جناب وزیر در پایان مجلس براتب وطن پرستی و ملت دوستی این پادشاه جوان بخت را اظهار داشته نوید دادند که در ظل توجهات ملوکانه طولی نخواهد کشید که ایران مجد قدیم خود را در خواهد یافت . سپس عموم ایرانیان تلگراف تبریکی مرقوم داشته مخابره نمودند .

جشن دوم در سه شنبه اردی بهشت واقع گردید و نظایران را در مصر تا حال کمتر سفارتخانه داده است . در این جشن تقریباً عموم وزرای مصر و رؤسای دوائر دولتی ، وزیر مختاران دول خارجه